

BIBLIOGRAPHY

Miguel Ángel Borrego Soto, Al-Pūnasī. *Kanz al-kuttāb wa-muntakhab al-ādāb, Al-Qantara* 26/2 (2005), 513–5; Miguel Ángel Borrego Soto, *Gala del mundo y adorno de los alimbares*, Jerez 2011; al-Būnasī (Pūnasī), *Kanz al-kuttāb wa-muntakhab al-ādāb*, Vienna, Austrian National Library, MS 147 Orient; al-Būnasī, *Kanz al-kuttāb wa-muntakhab al-ādāb*, ed. Ḥayāt Qāra, Abu Dhabi 2004; José María Fórneas Besteiro and Antonio Rodríguez Figueroa, Al-Burnusī, Abū Ishāq, in Jorge Lirola Delgado and José Miguel Puerta Vilchez (eds.), *Diccionario de autores y obras andalusies* (Granada 2002), 1:138–9, no. 68; Abū ‘Abdallāh Ibn al-Abbār, *Kitāb al-takmila li-Kitāb al-sīla*, ed. A. Bel and M. Ben Cheneb (Algiers 1920), 1:146, n° 454; Ibn ‘Abd al-Malik al-Marrākushī, *al-Dhayl wa-l-takmila li-kitābay l-Mawṣūl wa-l-Sīla*, ed. Iḥsān ‘Abbās (Beirut 1965–73), 5:418 (in the biography of his master ‘Alī b. Hishām, 416–9, n° 708); Ibn al-Zubayr, *Ṣilat al-sīla*, ed. ‘Abd al-Salām al-Harrās and Sa‘īd A‘rāb (Rabat 1993–5), 4:133, n° 274 (also in the biography of his master ‘Alī b. Hishām); ‘Umar Riḍā Kaḥḥālā, *Muṣam al-mu‘allifin* (Damascus 1957–61), 1:63; Ḥayāt Qāra, *Sharīsh min khilāl adībihā Abī Ishāq al-Būnasī al-Sharīshī, Dirāsāt Andalusīyya XXIV* (2000), 40–55; Muḥammad b. Jābir al-Wādī Āshī, *Barnāmaj*, ed. Muḥammad Maḥfū‘, Beirut 1981; al-Zirikī, *al-A‘lām* (Beirut 1980), 1:51.

MIGUEL ÁNGEL BORREGO SOTO

Buzurg-Ummīd, Kiyā

Kiyā Buzurg-Ummīd (r. 518–32/1124–38) succeeded Ḥasan-i Šabbāh (r. 483–518/1090–1124) as ruler of Alamūt on behalf of the successor of the Imām Nizār b. Mustansir bi-llāh (d. after 488/1095), who was believed to be in hiding. A native Daylamī, he was one of four Ismā‘īlī leaders sent to quell renegades at the castle of Lamasar, the largest Ismā‘īlī fortress in northern Iran. Subsequently appointed governor of the castle, Buzurg-Ummīd greatly expanded and fortified it.

During his governorship of some twenty years, he successfully resisted numerous assaults by the Saljūq sultan Muḥammad Tapar b. Malikshāh (r. 498–511/1105–18). Soon after succeeding Ḥasan-i Šabbāh, he had to face the large army of the Saljūq sultan Sanjar (r. 511–52/1118–57), who had previously avoided conflict with Alamūt. Sanjar’s army was repulsed, as was an offensive by Sultān Maḥmūd II (d. 525/1131) shortly afterwards. The Ismā‘īlīs continued their expansion in the area, constructing new castles, the most important of which was Maymūndiz, completed in 520/1126. They may have been involved in the death of their rival, the caliph al-Āmir b. al-Musta‘lī (r. 495–524/1101–30), who was attacked while staying on the island of al-Rawḍa in the middle of the Nile, though the deed is also attributed to the servants of his former *wazīr*, al-Afḍal, whom al-Āmir had ordered killed and whose considerable fortune he had confiscated. In addition, the Nizārīs might have played a role in the death of the ‘Abbāsīd caliph al-Mustarshid (r. 512–29/1118–35), though modern scholarship has cast doubt on this and has instead posited the involvement of the Saljūqs, either Sultān Sanjar (r. 490–552/1097–1157)—first as *malik* of Khurāsān, and then as supreme Saljūq sultan—Sultān Mas‘ūd (r. 529–47/1134–52), or both. By the end of Buzurg-Ummīd’s reign, the Ismā‘īlīs had consolidated a state of scattered territories in Rūdbār, Qūhistān, and the southern part of the Jabal Bahrā’, in Syria.

Few Ismā‘īlī sources for the life of Buzurg-Ummīd have survived, but the existing Persian histories draw, in part, on a lost Ismā‘īlī chronicle, the *Kitāb-i Buzurg-Ummīd*. Extant sources focus almost exclusively on Buzurg-Ummīd’s political career, but there are brief allusions

Büzürgümmid, Kiyâ.

J. N. Hollister, 31 OCAK 1896
The Shira of India, 309.

RECEIVED
MADRID
MADRID

7624

مذهب قراپاپاقها را برخی شیعه (زنگنه، ۲۰۸؛ رضوی، ۵۹؛ افشاری، همانجا)، و برخی دیگر بیشتر آنها را سنی (آکینر، ۲۴۵)، و کسانی هم افراد خاندان رؤسای آنها را شیعه، و مردم دیگر طایفه‌ها را سنی دانسته‌اند (رضوی، همانجا). قزاقها همه سنی حنفی هستند (آکینر، ۳۰۱؛ رضوی، ۶۰).

مأخذ: اسکندریک منشی، عالم آرای عباسی، تهران، ۱۳۵۰؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن، مرآةالبلدان، به کوشش عبدالحمین نوایی و هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۸؛ افشار محمودلو، عبدالرشید، تاریخ افشار، اورمیه، ۱۳۴۶؛ افشاری، مشیت الحق، ایل قراپاپاخ (تحقیقات میدانی گروه پژوهشگران اداره فرهنگ عامه، یادداشتهای دست‌نویس)، ۱۳۲۲؛ باکیخانف، عباسقلی آقا، گلستان ارم، به کوشش عبدالکریم علی‌زاده و دیگران، باکو، ۱۹۷۰؛ جعفری، عباس، دایرةالمعارف جغرافیایی ایران، تهران، ۱۳۷۹؛ جهانگشای خاقان، به کوشش الله‌دنا مضطر، اسلام‌آباد، ۱۳۶۴؛ حسینی استرابادی، حسن، از شیخ صنی تا شاه صنی (تاریخ سلطانی)، به کوشش احسان اشراقی، تهران، ۱۳۶۴؛ دهقان، علی، سرزمین زردشت، تهران، ۱۳۴۸؛ رضوی، مهدی، ایل قراپاپاق، تهران، ۱۳۷۰؛ زنگنه، مظفر، دودمان آریایی، کرد و کردستان، تهران، ۱۳۴۷؛ سپهر، محمدتقی، ناسخ‌التواریخ، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، تهران، ۱۳۳۷؛ سرشماری اجتماعی، اقتصادی عشایر کوچنده، ۱۳۷۷، نتایج تفصیلی، استان آذربایجان غربی، تهران، ۱۳۷۷؛ سومر، فاروق، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران، ۱۳۷۱؛ محمدمعصوم اصفهانی، خلاصه السیر، تهران، ۱۳۶۸؛ معصومی، غلامرضا، «چند فرمان تاریخی از شاهان قاجار»، مجموعه سخنرانیهای هفتمین کنفرانس تحقیقات ایرانی، به کوشش محمدرسول دریاگشت، تهران، ۱۳۵۵؛ ج ۳؛ مفتون دنبلی، عبدالرزاق، مآثر سلطانیه، به کوشش غلامحسین صدری‌افشار، تهران، ۱۳۵۱؛ منجم یزدی، محمد، تاریخ عباسی، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، ۱۳۶۶؛ میرزا سمیعا، تذکرة الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۶۸؛ ناصرالدین شاه، سفرنامه عراق عجم (بلاد مرکزی ایران)، تهران، ۱۳۶۲؛ نصیری، علینقی، القاب و مذاهب دوره سلاطین صفوی، به کوشش یوسف رحیم‌لو، مشهد، ۱۳۷۲؛ نیز:

Akiner, Sh., *Islamic Peoples of the Soviet Union*, London, 1983;
Aubin, E., *La Perse d'aujourd'hui*, Paris, 1908.
معصومه ابراهیمی

بزدوی، نک: یزدوی.

بزرگ امید، کیا، دومین رهبر دعوت و دولت اسماعیلیه نزاری در الموت (حکما ۵۱۸-۵۳۲/ق ۱۱۲۴-۱۱۳۸م).

بزرگ امید از اهالی رودبار دیلم بود، ولی از اصل و نسب دقیق او اطلاعی در دست نیست. برخلاف نظر برخی از محققان چون یوستی (ص 457, 433, 360-359؛ نیز EI²)، بزرگ امید هیچ نسبت سببی با حکام و امرای محلی مازندران و گیلان نداشته است. این منابع، زندگی و پیوندهای سببی کیابزرگ داعی الی الحق بن هادی (د ح ۵۵۱/ق ۱۱۵۶م)، یکی از حکمرانان زیدی دیلمان را با بزرگ امید اسماعیلی درهم آمیخته، و مثلاً گفته‌اند خواهر کیابزرگ امید، با هزاراسف بن فخرالدوله نماور، حاکم بادوسپانی رستم‌دار و رویان ازدواج کرده بود (نک: هاجسن، 117-118)؛ حال آنکه، همسر هزاراسف، خواهر کیابزرگ زیدی بوده است. این کیا بزرگ زیدی که از دست نشانندگان شاه غازی رستم باوندی (نک: ه د، آل باوند) بود و خواهر وی را نیز به

همانجا) ۱۲ سال پس از عهدنامه گلستان در ۱۲۴۰/ق ۱۸۲۵م، گوگچه، محل استقرار تقی‌خان و قراپاپاقها به تصرف روسها درآمد. سرانجام آنان به دستور عباس میرزا در منطقه سلدوز، در ۱۱ کیلومتری غرب دریاچه اورمیه ساکن شدند و قباله ده بزرگ نقده (شهرستان نقده کنونی) در ۱۲۴۵ق به تقی‌خان بزرگو اعطا شد (معصومی، ۵۸۴-۵۸۵، ۵۹۰؛ افشاری، همانجا). قراپاپاقها همچنان تا اواخر سلطنت قاجار به همکاری خود با حکومت ایران و شرکت در جنگها برضد دشمنان این سرزمین ادامه دادند (برای اطلاع از مشارکت این طایفه در نبردهای مختلف، نک: سپهر، ۲۵۸۳، ۲۶۱؛ افشار، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۶؛ افشاری، جم).

پس از مرگ تقی‌خان، ۴ پسر او به نامهای مهدی‌خان، کاظم‌خان، حسن‌خان و اسکندرخان به ترتیب تا ۱۳۳۹ق به فرمان محمدشاه قاجار در سمتهای مختلف حکومتی خدمت کردند (همو، ۶). طبق آخرین تحقیقات میدانی در ۱۳۴۳ش ریاست ایل قراپاپاق با امیر فلاح بوده که در اورمیه به سر می‌برده است (همو، ۹). در زمان رضاشاه پهلوی (سلا ۱۳۰۴-۱۳۲۰ش) با وجود قدرت خوانین قراپاپاق، سازمان سیاسی آنها از هم فروپاشید (همانجا). پس از اختلاف میان سران جمهوری کردستان و دولت خودساخته آذربایجان ایران بر سر نواحی سلماس، اورمیه و سلدوز در ۱۳۲۴ش منطقه سلدوز به کردستان واگذار گردید، و نقی‌خان بزرگو، یکی از سران وقت قراپاپاق که به دموکراتهای کردستان پیوسته بود، اداره امور اورمیه را به دست گرفت (رضوی، ۲۱۹؛ دهقان، ۷۱۰).

سازمان ایلی: قراپاپاق دارای ۸ طایفه است: ترکاون، جان احمدلو، چاخلو، عرب لو، اولاشلو، سارال، شمس‌الدین لو و قزاق. طایفه قزاق گروهی از قزاقهای قزاقستان بودند که به هنگام کوچهای اجباری در زمان جنگهای ایران و روس به قراپاپاقها پیوستند (رضوی، ۶۰؛ افشاری، همانجا).

سرپرستی در میان طوایف قراپاپاق موروثی بود. سرپرستهای هر طایفه از خاندانی مشخص در همان طایفه، و رؤسای کل طوایف قراپاپاق بیشتر از طایفه بزرگ و مهم ترکاون بودند. طوایف قراپاپاق در آبادیها و روستاهای شهرستان نقده، در استان آذربایجان غربی و آبادیهای شهرستان اردبیل، در استان اردبیل پراکنده‌اند (همانجا).

جمعیت و مذهب: به گزارش آکینر جمعیت قراپاپاقهای ساکن روسیه در ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش، ۶۳۱۶ نفر و قراپاپاقهای ایران و ترکیه به ترتیب ۲۰ هزار و ۴۰ هزار نفر بودند (ص ۲۵۵). شمار جمعیت هر یک از طوایف قراپاپاق را گروه پژوهشگران فرهنگ عامه در گزارش سال ۱۳۴۳ش به ترتیب ترکاون ۹ هزار نفر، جان احمدلو ۵ هزار، چاخلو ۳۵۰۰، شمس‌الدین لو ۳۲۰۰، اولاشلو ۶۵۰، سارال ۶۰۰، و قزاقها و عرب‌لواها به ترتیب ۲۰۰ و ۳۰۰ نفر داده است (افشاری، ۱۷). طبق سرشماری عشایر کوچنده آذربایجان در ۱۳۷۷ش، جمعیت کوچندگان قراپاپاق ۳۵۴ نفر گزارش شده است (سرشماری، ۱۹، ...).

کتاب المقنع فی الفقه: الدواجن علی مذهب العامة: تأویل ما نزل فی النبی (ص): تأویل ما نزل ما فی شیعتهم: تأویل ما نزل فی اعدائهم: التفسیر الکبیر: الناسخ والمنسوخ: قراءه امیرالمؤمنین (ع): قراءه اهل البیت علیهم السلام: الاصول: کتاب الاوائل.

منابع: اعیان الشیعة، ۳۷۹/۱، جامع الرواة، ۱۳۴/۲، رجال، علامه حلی، ۱۶۱: رجال، نجاشی، ۲۶۸: الذریعة، ۳۰۶/۳، ۲۴۱/۴، ۵۵/۱۷، ۱۳/۲۴، الفهرست، شیخ طوسی، ۲۹۶-۲۹۷: مفسران شیعه، ۸۹: نوابغ الرواة فی رابعة العنات، ۲۷۵. عبدالحسین شهیدی

از اسانید علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش معروف به تفسیر القمی استفاده می گردد. یکی از شاگردان وی چنانکه در اسانید کمال الدین ذکر شده است ابوعلی محمد بن همام است. دیگر از راویان او علی بن حبشی است چنانکه در کتاب مقتضب الاثر آمده است. همچنین حمزة بن القاسم بن علی بن حمزة عباسی علوی به واسطه سعد بن عبدالله اشعری از وی روایت کرده و در اسانید کتاب امالی صدوق از آن یاد شده و همچنین به واسطه عباد بن یعقوب احمد بن محمد طبری خلیلی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را روایت می کند. ابو غالب زراری (۲۸۵-۳۶۸ ق) در رساله خود از بزاز روایت نقل می کند. از مشهورترین مؤلفات او کتاب غرر الاخبار: و کتاب اخبار الائمه و مولیهم علیهم السلام: کتاب الفتن والملاحم، و کتاب النوادر را می توان نام برد.

منابع: اعیان الشیعة، ۱۸۰/۴ - ۱۸۱: جامع الرواة، ۱۶۰/۱ - ۱۶۱: الذریعة، ۳۱۲، ۳۵/۱۶، ۱۱۲-۱۱۳: رجال، ابن داود، ۴۳۴-۴۳۵: رجال، طوسی، ۴۵۸: رجال، علامه حلی، ۲۱۰: رجال، نجاشی، ۸۸: فهرست، شیخ طوسی، ۷۸: نوابغ الرواة فی رابعة العنات، ۷۸: معجم رجال الحديث، ۱۱۷/۴ - ۱۲۰. عبدالحسین شهیدی

بزاز، شیخ ابوالقاسم عبدالباقی (م ب ۳۷۰ ق) فرزند یزداد بن عبدالله بزاز، فقیه، محدث و از طرق روایات اصحاب. فقه و حدیث را از علمای عصر خویش اخذ کرد، از جمله مشایخ او شیخ ابومحمد عبدالله بن محمد ثعالبی است که در روز جمعه اول رجب سال ۳۷۰ ق از وی اخذ حدیث نموده است. بزاز از طرق حدیث ملاقات سعد بن عبدالله اشعری قمی با حضرت حجة بن الحسن عسکری (عج) است. ابوجعفر محمد بن جریر امامی طبری در کتاب خود دلایل الامامة از او روایت حضرت حجت (عج) را نقل کرده است. سیدهاشم بحرانی نیز آن را در کتاب خود مدینه المعاجز الائمه الاثنی عشر و دلائل الحجج علی بشر نقل کرده است. دیگر از شاگردان او محمد بن علی طرازی است که در کتاب خود الدعاء، احادیث و روایات زیادی از او نقل می نماید و سید بن طاووس آنها را در کتاب الاقبال نقل کرده است، از جمله در دعای روز بیست و یکم ماه رمضان.

منابع: الاقبال، سید بن طاووس: مدینه المعاجز: نوابغ الرواة فی رابعة العنات، عبدالحسین شهیدی ۱۴۶-۱۴۷.

بزاز قرشی، محمد بن جعفر (۲۳۳ - ۳۱۶ ق)، از راویان معتبر شیعة امامی. او برادر فاطمه دختر جعفر بن محمد بن حسن، جدّه ابو غالب بود. نسب نامه کامل او چنین است: ابوالعباس محمد بن جعفر بن محمد بن حسن بزاز قرشی مولی بنی مخزوم. ابو غالب که دایی پدر اوست، از وی روایت می کند. شرح حال او در رساله ابو غالب زراری آمده است. ابو غالب گوید که ابوالعباس بزاز قرشی از راویان حدیث و بزرگان شیعة امامی است. پایگاه او در نزد شیعیان چنان بود که در سال ۲۶۰ ق هنگام انجام یافتن غیبت صغری، از سوی شیعیان موطن خود به خدمت امام (ع) رسید و کسب تکلیف کرد و به مدینه رفت و یک سال در آنجا ماند. مادرش جدّه محمد بن عیسی قیسی بود. ابوالعباس محمد بن جعفر بزاز قرشی در ۸۳ سالگی چشم از جهان فروبوشید.

منابع: اعیان الشیعة، ۲۰۰/۱۹: تنقیح المقال، ۹۴/۲. محمد حسین روحانی

بزرگ امید، یا کیا بزرگ امید رودباری (م ۵۳۲ ق)، شیخ الجبل الموت و پیشوای اسماعیلیه نزاری ایران. وی در الموت خدمت حسن صباح می کرد و از نزدیکان او به شمار می رفت. در ۲۰ ذی القعدة ۴۹۵ ق دژلمسر (نلسر) را در رودبار الموت بگشود و از سوی حسن به فرماندهی

بزاز [= ابن الجحام]، شیخ ابوعبدالله محمد (م ب ۳۲۸ ق) فرزند عباس بن علی بن مروان بن الماهیار، از محدثان و مفسران. نجاشی و شیخ طوسی شهرت وی را به ابن الجحام و علامه حلی او را به ابن الجحام (با جیم مضمومه و هاء مهمله) ثبت کرده اند. به بزاز نیز مشهور است. وی علوم و فنون اسلامی را نزد دانشمندان بزرگ عصر خویش فراگرفت. حدیث را از ابوعلی محمد بن همام (م ۳۳۶ ق)، احمد بن نصر معروف به ابن هراسه (م ۳۳۳ ق)، احمد بن ادریس اشعری (م ۳۰۶ ق) و محمد بن القاسم محاربی و علی بن العباس بجلی و احمد بن محمد بن موسی و حسن بن زیاد بن محمد و فضیل الرسان اخذ کرد. در مصنفات خود از تمامی آنها روایت می کند. ابوالعباس نجاشی در حق او می نویسد: «ثقة ثقة من اصحابنا عین سدید کثیر الحدیث»، شیخ طوسی هم او را توثیق کرده است. علامه حلی در رجال خود پس از ضبط شهرت او به ابن الجحام وی را توثیق می نماید و در وصف کتاب او ما نزل من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام (به نقل از ابوالعباس النجاشی) می نویسد: «قال جماعة من اصحابنا: انه کتاب لم یصنف مثله فی معناه». جمعی از برجستگان شیعه در حوزه فقه و حدیث وی تربیت یافته اند. از مشهورترین آنها شیخ ابی محمد هارون بن موسی تلکبری است که در سال ۳۲۸ ق از صاحب ترجمه استماع حدیث کرده است، چنانکه از فهرست و کتاب رجال شیخ طوسی برمی آید. شیخ طوسی از او دارای اجازه است. وی کثیر التالیف بوده است، بعضی از آثار او عبارتند از: ما نزل من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام که آن را ما ترک من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام هم نامیده اند، این تفسیر نزد سید بن طاووس (م ۶۴۴ ق) موجود بوده و در مؤلفات خویش از آن نقل کرده است، همچنین نزد محقق کرکی (م ۹۴۰ ق) و علامه توبلی (م ۱۱۰۷ ق) موجود بوده و از آن نقل کرده اند:

بزرگ امید، کیا

۳۶۴

بزرگ را چنین نام می‌برد: «ا - ج - و - ح - ی - یا - ید - یو - یح» و ابعاد (فواصل) هشتگانه آن را این‌گونه ذکر می‌کند: «ط - ج - ج - ج - د - ط - ج - ج - ج - ج» که صورت نغمه‌نگاری امروزی آن چنین است: دو (Do) - رِکُون (Re) - می کرن (Ep) - فا (Fp) - سُئل کرن (Gp) - سُئل بَکاز (Gp) - لا (A) - سی کرن (Cp) - دو.

بزرگ، در شرح ردیف موسیقی ایران (برکشلی، ص ۳۰) هشتمین مقام ثبت شده و نغمات آن چنین است: «سل - لا کُرُن - سی کرن - دو - رِ کرن - می بَمَل - فا - سل».

در موسیقی دستگاهی امروز ایران، سی و یکمین گوشه از دستگاه شور، بزرگ نام دارد که ترتیب کامل تنهای آن در فاصله یک هنگام با در نظر گرفتن درجات سازنده آن چنین است: دو - رِ کرن - می بمل - فا بکار - سل بکار - لا کرن - سی بمل - دو (معروفی، ص ۲۲). لحن بزرگ در محدوده یک فاصله پنجم (یعنی از دو تا سل، و اشاره به تنهای لا کرن و سی بمل) گردش دارد. چنانکه ملاحظه می‌شود، پرده‌های سازنده گوشه بزرگ امروز، بتقریب، همانند پرده‌های سازنده همان دایره‌ای است که در قدیم بزرگ نامیده می‌شده است.

واژه‌های ترکیبی گام بزرگ، پرده بزرگ و فاصله بزرگ از مصطلحات رایج در موسیقی است که هر یک تعریف جداگانه‌ای دارد.

منابع: عبدالؤمن بن صفی الدین، رساله موسیقی بهجت الروح، با مقابله و مقدمه و تعلیقات ه. ل. رابینودی بر گوماله، تهران ۱۳۴۶ ش؛ عبدالقادر غیبی مراغی، مقاصد اللسان، چاپ تقی بینش، تهران ۱۳۵۶ ش؛ موسی معروفی، ردیف هفت دستگاه موسیقی ایرانی؛ همراه با شرح ردیف موسیقی ایران نوشته مهدی برکشلی، تهران ۱۳۷۴ ش.

/ حسینعلی ملاح /

بزرگ امید، کیا، دومین داعی و رهبر اسماعیلیه نزاری در الموت (۵۱۸-۵۳۲). از اهالی رودبار دیلم بود ولی از اصل و نسب دقیق او اطلاعی در دست نیست. برخلاف نظر بعضی از مستشرقان، مانند یوستی (ص ۳۶۰)، او با حکام و امیران باوندی و بادوسپانی مازندران و گیلان، از جمله شاه غازی رستم بن علاءالدوله (متوفی ۵۵۸)، هیچ پیوندی نداشته است. پیوندهای منسوب به او، در اصل از آن‌جا که بزرگ (متوفی ۵۵۱)، یکی از حکام علوی زیدیه در دیلمان، است که در زمان بزرگ امید اسماعیلی می‌زیسته و با او قرابت اسمی داشته است.

از آغاز کار بزرگ امید به عنوان داعی اسماعیلیه در ایران اطلاعی نیست، ولی مسلماً در سالهایی که حسن صباح، پس از تسخیر قلعه الموت در ۴۸۳، نفوذ خود را در مقام داعی دیلم در منطقه رودبارگسترش می‌داده، بزرگ امید در خدمت او بوده است.

جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و کاشانی - که مهمترین منابع تاریخ اسماعیلیه نزاری در دوره الموت‌اند و از تواریخ نزاری همعصر، که دیگر به‌جا نمانده، بهره برده‌اند - از بزرگ امید برای اولین بار در واقعه تصرف قلعه کمسر* نام می‌برند (رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۱۵؛ جوینی، ج ۳، ص ۲۰۸؛ کاشانی، ص ۱۵۰). کمسر، در ناحیه علیای شاهرود و مغرب الموت در رودبار، در آن زمان در اختیار رساموج و بستگان او بود. آنها اندکی پس از آنکه به اطاعت حسن صباح درآمدند عهد خود را با اسماعیلیان شکستند و برآن شدند که قلعه را به نوشتگین، امیر سلجوقی که از دشمنان اسماعیلیه بود، تسلیم کنند. حسن صباح برای فرونشاندن این شورش، بزرگ امید را همراه سه تن از رؤسای اسماعیلی، کیا ابو جعفر و کیا ابوعلی و کیا گرشاسب، به تسخیر کمسر فرستاد. آنها در ذیقعد ۴۸۹ - به گفته جوینی (ج ۳، ص ۲۰۸) در ۴۹۵، که صحیح به نظر نمی‌رسد - به کمسر حمله کردند و آن را گرفتند. حسن صباح بلافاصله بزرگ امید را به حکومت کمسر، بزرگترین قلعه اسماعیلیان نزاری در رودبار، منصوب کرد. بزرگ امید با یاری کارگران محلی به بازسازی کمسر پرداخت و آن را به یکی از استحکامات مهم نزاریه، مجهز به ذخایر آب و آب‌انبارهای متعدد و عمارات و باغهای زیبا، مبدل ساخت. تصرف کمسر که الموت را از سوی مغرب محافظت می‌کرد، موقعیت نظامی نزاریان را در منطقه رودبار بسیار مستحکم کرد.

بزرگ امید بیش از بیست سال، تا هنگام مرگ حسن صباح، همچنان در کمسر - که پس از الموت مهمترین قلعه نزاریه در دیلم بود - حکومت کرد (رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۱۵-۱۱۶؛ جوینی، ج ۳، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ کاشانی، ص ۱۵۰-۱۵۱). در این دوره بحرانی در تاریخ نزاریه، که سپاهیان سلجوقی پیوسته به نزاریان ایران هجوم می‌آوردند، بزرگ امید در برابر تمام حملات و فشارها - بویژه آنهایی که به فرمان سلطان محمد تَبَر و به فرماندهی نوشتگین شیرگیر به محاصره ممتد قلاع نزاری در رودبار، در ۵۰۳-۵۱۱ انجامید - ایستادگی و از سقوط کمسر جلوگیری کرد (رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۲۶، ۱۳۱-۱۳۲؛ کاشانی، ص ۱۶۲، ۱۶۶-۱۶۷).

بزرگ امید سرداری با کفایت و داعی برجسته نزاری بود و در علم کلام تبحر داشت. در سالهایی که کمسر در محاصره لشکریان سلجوقی بود، بزرگ امید، همراه سایر داعیان نزاری در جلسات بحث و مناظره بایکی از علمای سنی مذهب که از جانب سلطان محمد تبر گسیل شده بود، شرکت جست و از تعالیم اسماعیلیه دفاع کرد (رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۲۷-۱۳۱؛ کاشانی، ص ۱۶۲-۱۶۶).

در ربیع الآخر ۵۱۸، حسن صباح در بستر مرگ، کیا بزرگ امید

IRANIAN LIBRARY

-Buzurgimīd-i Kiā 21222

1339 Š./1960, pp. 33-38. H. Massé, "Buzurgmihr," in *ET* I, pp. 1358-59. J. Matīnī, "Tarjama-ye manzūme-dīgar-ī az Yādgar-e Bozorgmehr," *Īrān-nāma* 5/1, 1365 Š./1986, pp. 115-42. M. Nawwābī, "Yādgar-e Bozorgmehr," *NDA Tabriz* 11, 1338 Š./1959, pp. 303-34. P. D. B. Sanjana, *Ganje Shāyagān*, Bombay, 1885. M.-A. Tarbiāt, "Bozorgmehr b. Boktagān," *Ganjīna-ye ma'āref* 1/6, 1301 Š./1922, pp. 1-11. M. Tāherī Šehāb, "Kazā'en-e hekmat dar ātār o aḥwāl-e Bozorgmehr," in *Sāl-nāma-ye kešvar-e Īrān* 11, 1335 Š./1956, appendix, pp. 1-46.

(DJALAL KHALEGI MOTLAGH)

BOZORG-OMĪD, KIĀ, the second Isma'ili ruler of Alamūt (518-32/1124-38). He was of Deylami origin from the region of Rūdbār. The assumption of Justi (*Namenbuch*, p. 360) and other scholars that he was related by marriage to the Bavandid and Baduspanid ruling families of Māzandarān rests on a faulty identification of him with the 'Alid Kiā Bozorg Dā' b. Hādī. Bozorg-Omīd is first mentioned as being sent by Ḥasan-e Šabbāḥ with three companions to capture the mountain stronghold of Lammasar (Lanbasar), west of Alamūt in a side valley of the Šāhrūd, whose chiefs had revolted after previously submitting to Ḥasan. The Isma'ilis overpowered the stronghold, and Bozorg-Omīd, who personally killed two of the chiefs, was put in command of it by Ḥasan-e Šabbāḥ. This happened according to Jovaynī in 495/1102 and according to Rašīd-al-Dīn and Abu'l-Qāsem Kāšānī in 485/1092. The latter date would seem to be better in accord with the chronology of events but cannot definitely be corroborated. Bozorg-Omīd fortified Lammasar and provided it with water from the river and with extensive gardens. He resisted repeated assaults on the fortress by the army of the Saljuq Sultan Moḥammad Tapar in the years from 503/1109 to 511/1118. As a leading *dā'ī* (proselytizer), he participated in the theological debate with a Sunni scholar sent by the sultan. He remained in Lammasar until called by Ḥasan-e Šabbāḥ on his deathbed to come to Alamūt. On 25 Rabī' II 518/11 June 1124, a day before his death, Ḥasan appointed him his successor with three associates who were to reign jointly with him until the coming of the Hidden Imam. One of the associates died the following year, and Bozorg-Omīd seems to have effectively ruled alone. He generally followed the policies of Ḥasan-e Šabbāḥ and enforced the *Šarī'a* strictly. In his early reign the Isma'ili hold was expanded in particular in Aškavar and Tālaqān. In 520/1126 the fortification of the stronghold of Maymūn-Dez near Alamūt was completed and a Saljuq expedition sent by Sultan Sanjar against Tālaqān and Rūdbār was defeated. The Isma'ili cause was further strengthened by the conversion of the powerful Deylami amir Sālār Jūy, for whom Bozorg-Omīd ordered the building of the fortress of Sa'ādakūh, investing him with the rule over the plain of Deylam. In 523/1129 the Saljuq Sultan Maḥmūd asked Bozorg-Omīd to send an envoy to Isfahan in order to conclude a peace. The envoy was murdered, however, by the mob

in Isfahan. Bozorg-Omīd refused to accept the apologies of Maḥmūd, and the Isma'ili harassment of Qazvīn was resumed. In 526/1131 an Isma'ili army captured the 'Alid Abū Ḥāšem Jorjānī, a pretender to the Žaydī imamate in Tanhejān, who had answered a letter of Bozorg-Omīd inviting him to accept the faith of the Isma'ilis with accusing them of infidelity. After a lengthy theological debate in Alamūt he was killed and burnt. The campaign of political assassination initiated by Ḥasan-e Šabbāḥ was continued during Bozorg-Omīd's reign, though on a reduced scale. Most notable was the murder of the caliph Mostaršed while he was detained in the camp of Sultan Mas'ūd in 529/1135, which was publicly celebrated in Alamūt for seven days. Bozorg-Omīd died on 26 Jomādā I 532/9 February 1138. He was buried in Alamūt next to Ḥasan-e Šabbāḥ.

The text of a bedtime prayer (*do'ā dar hangām-e k'āb*) in Persian attributed to Kiā Bozorg-Omīd is preserved in a manuscript of the Institute of Ismaili Studies in London.

Bibliography: Jovaynī, ed. Qazvīnī, III, pp. 208-09, 215-21, 235. Rašīd-al-Dīn Fażl-Allāh, *Jāme' al-tawārīk* (part of the Isma'ilis' history), ed. M.-T. Dānešpažūh and M. Modarresī, Tehran, 1339 Š./1960, pp. 115-56, 128, 133, 137-46. Abu'l-Qāsem Kāšānī, *Tārīk-e esmā'īliya* (from his *Zobdat al-tawārīk*), ed. M.-T. Dānešpažūh, Tabriz, 1343 Š./1964, pp. 137, 149, 153, 157-68. Mīrk'ānd (Tehran) IV, pp. 212, 214-17. *Ḥabīb al-sīar* (Tehran) II, pp. 469-70. M. G. S. Hodgson, *The Order of Assassins*, The Hague, 1955, pp. 78, 99-120. B. Lewis, *The Assassins*, London, 1967, pp. 44, 61, 64-66.

(WILFERD MADELUNG)

BOZPĀR, a valley situated about 100 km southwest of Kāzerūn, and 11 km by donkey path through the mountains from Sar Mašhad, Fārs. Since 1970, the valley has been accessible via the oil-company road from Ḥosaynābād. It is the site of many old ruins, mostly from Sasanian times, when there was a town in this valley; two important buildings, Kūšk-e Bālā and Kūšk-e Pā'in, are preserved from this town.

The most important ruin in the Bozpār valley is the building known locally as Gūr-e Doḡtar (Plate xx). R. N. Frye was the first to report its existence after he visited Sar Mašhad in 1948, and W. B. Henning and M.-T. Mošāfawī during their epigraphic survey of the Sar Mašhad region in 1950 were informed about this monument by local tribesmen.

L. Vanden Berghe then visited it (winter 1960) and described it (1962, 1964). In 1962 D. Stronach also went to Bozpār and studied the tomb. Gūr-e Doḡtar is built of well-cut stone blocks of varying sizes. It consists of a small gable-roofed chamber on a base of three receding tiers, each about 35 cm high. The rectangular chamber is not very large. The low door opening (67 cm high, 80 cm wide) is on the north side and is just large enough to admit a sarcophagus. On the exterior a rectangular niche, like a blind window, is located below the gable on each short wall. The flat roof of the tomb

9 TEMMUZ 1991

M. O. Woodliff

RCA

71. Радлов В. В., *Из Сибири. Страницы дневника*, Москва 1989.
72. Мухамедова З. Б., *К вопросу о личной ономастике у туркмен*, в: *Труды Института языка и литературы АН Туркм. ССР*, II, Ашхабад 1957, с. 34–48.
73. *Историческая ономастика*, Москва 1977.
74. Исмаилова С. А., Овчинникова Е. И., *Личные имена и их варианты в киргизском языке*, в: *Вопросы ономастики. Собственные имена в системе языка* [вып. 14], Свердловск 1980, с. 131–139.
75. Благова Г. Ф., *К характеристике типов раннетюркских антропонимов*. ВЯ, 1998, №4, с. 180–191.
76. Благова Г. Ф., *Древние кыпчакские имена в свете реконструкции пратюркской антропонимической системы*, в: *Ориенталика*, Уфа, 1998, 39–43.

Warszawa, s. 69–90

ROXANNE D. MARCOTTE

Anūshīrvān and Buzurgmihr —
the Just Ruler and the Wise Counselor:
Two Figures of Persian Traditional Moral Literature

The sources of Persian traditional moral literature were diverse and numerous both Islamic and non-Islamic. The various influences from non-Islamic cultures originated from the Indian, the Greek, the Christian, e.g., that of the Persio-Nestorians, the Judaic, the Egyptian, e.g., those attributed to Hermes, and the Babylonian traditions. Influences from the Islamic tradition originated with the rise of the new Islamic religious tradition, e.g., some moral traditions found in traditional Persian moral literature are attributed to 'Alī and Muḥammad.¹ An interesting feature of this literature is the possibility of tracing one of its sources — specific types of moral writings — back to its indigenous background, e.g., the pre-Islamic and Zoroastrian milieu of the Iranian territories. The main purpose of this type of pre-Islamic and mostly Zoroastrian literature was to offer advice, or counsels (*pand* or *naṣīḥa*) and moral teachings (*andarz*) which were primarily edifying in character.

This paper will, first, briefly discuss the characteristics and the purpose of Persian traditional moral literature as it was transmitted to the Persian as well as the Arabic literary traditions. However, since Anūshīrvān and Buzurgmihr are two prominent figures often depicted in this type of Persian traditional moral literature, this paper briefly discusses the origins of the identification of Anūshīrvān and Buzurgmihr with the figures of the “just ruler” and the “wise counselor”. The equation of Anūshīrvān with that of the just ruler was later adopted by the Islamic tradition and attempts were made to link this figure with that of the caliph;

¹ De Fouchécour's extensive work on the Iranian moral (*akhlāqīya*) tradition of the 9th to the 13th century is an indispensable work on the subject, see Charles-Henri de Fouchécour, *Moralia. Les notions morales dans la littérature persane, du 3^e/9^e au 7^e/13^e siècle*, Recherche sur les civilisations, Paris 1986.

MADDE TAYINME İNDİTİMİN
SONRA BELİRLEN DÜZÜMLERİNİN
KASIM 1999

'Bozorgmehr-e Boktagān', *EIR*, vol. 4, pp. 427-429; *Mujmal al-tawārīkh wa al-qīṣaṣ*, ed. Muhammad Taqī Bahār (Tehran, 1318 Sh./1939); Mustawfī, Ḥamd Allāh, *Nuzhat al-qulūb*, ed. G. Le Strange (Leiden, 1331/1913); Nafīsī, Sa'īd, *Muḥīt-i zindagī wa aḥwāl wa ash'ār-i Rūdakī* (Tehran, 1336 Sh./1957); Nizām al-Mulk, Ḥasan, *Siyar al-mulūk (Siyāsat-nāmah)*, ed. Hubert Darke (Tehran, 1347 Sh./1968); Nöldeke, T., *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden* (Leiden, 1973); Pourshariati, Parvaneh, *Decline and Fall of the Sasanian Empire* (London, 2008); al-Qazwīnī, Zakariyyā' b. Muḥammad, *Āthār al-bilād wa akhbār al-ibād* (Beirut, 1380/1960); al-Qiftī, 'Alī b. Yūsuf, *Tārīkh al-ḥukamā'*, ed. Julius Lippert (Leipzig, 1903); Sa'dī, *Gulistan*, ed. Ghulām Ḥusayn Yūsufī (Tehran, 1368 Sh./1989); Safā, Dhabīh Allāh, *Ḥamāsa sarā'i dar Irān* (Tehran, 1363 Sh./1984); idem, *Jashn-nāmah-yi Ibn Sīnā* (Tehran, 1331 Sh./1952); idem, *Tārīkh-i adabiyāt dar Irān* (Tehran, 1339 Sh./1960); Shahrāzūrī, Muḥammad, *Nuzhat al-arwāḥ wa rawḍat al-afrāḥ*, ed. Khurshīd Aḥmad (Hyderabad, 1396/1976); idem, *Sharḥ-i Hikmat al-ishrāq*, ed. Ḥusayn Diyā'i Turbatī (Tehran, 1372 Sh./1993); Shīrwānī, Zayn al-'Abidīn, *Riyāḍ al-siyāḥa*, ed. Aṣghar Ḥāmid Rabbānī (Tehran, 1339 Sh./1960); Sūzanī Samarqandī, Muḥammad, *Dīwān*, ed. Nāṣir al-Dīn Shāh Ḥusaynī (Tehran, 1338 Sh./1959); Sykes, Percy Molesworth, *A History of Persia* (London, 1958); al-Rāwandī, Muḥammad, *Rāhat al-ṣudūr*, ed. Muḥammad Iqbāl (Tehran, 1333 Sh./1954); Rīzī, Ismā'īl b. Muḥammad, *Falsafa-yi ishrāq bih zabān-i Fārsī (Ḥayāt al-nufūs)*, ed. Muḥammad Taqī Dānīshpazhūh (Tehran, 1369 Sh./1990); al-Tanūkhī, al-Muḥassin, *al-Faraj ba'd al-shidda*, ed. 'Abbūd al-Shālījī (Beirut, 1398/1978); *Tārīkh-i pādīshāhān-i 'Ajām* (lithograph, n.p., 1262/1845); al-Tha'ālibī, 'Abd al-Malik, *Ghurur akhbār mulūk al-Furs wa siyarihīm*, ed. H. Zotenberg (Paris, 1900); Turtūshī, Muḥammad, *Sirāj al-mulūk* (Alexandria, 1289/1872); 'Unṣur al-Ma'ālī, Kay-kāwūs b. Iskandar, *Qābūs-nāmah*, ed. Ghulām Ḥusayn Yūsufī (Tehran, 1364 Sh./1985); Wahman, Farīdūn, 'Mājarā-yi Ḥamza-nāmah', in Muḥammad Rawshan, ed., *Nāmah-yi Mīnuwī* (Tehran, 1350 Sh./1971), pp. 467-479; Wolff, Fritz, *Farhang-i Shāhnāmah-yi Firdawsī* (Tehran, 1377 Sh./1998); Zarrīnkūb, 'Abd al-Ḥusayn, *Tārīkh-i Irān ba'd az Islām* (Tehran, 1363 Sh./1984).

MARYAM MAJIDI
TR. FARZIN NEGAHBAN

Buzurg-Umīd, Kiyā, the second lord of Alamūt and leader of the Nizārī Ismaili *da'wa* and state (r. 518-532/1124-1138). Buzurg-Umīd was a native of Rūdbār in

Daylam, but genealogical information and biographical details on his early life are very scanty. However, contrary to the claims of certain scholars, including Justi (359-360, 433, 457; also Hodgson, 'Buzurg-Ummīd', 1359), he was not related by marriage to the local Caspian rulers. For instance, it was a sister of Kiyā Buzurg al-Dā'ī ilā al-Ḥaqq b. al-Hādī (d. ca. 551/1156), a Zaydī 'Alid ruler of Daylamān—and not the Ismaili lord of Alamūt's sister—who was married to Hazārasf b. Fakhr al-Dawla Namāwar (Nāmwar), the Bādūspānid ruler of Rustamdār and Rūyān (see Hodgson, *Order*, 117-118). The latter's son Kaykā'ūs (d. 560/1164-1165), who adhered to Zaydī Shi'ism and ruled for thirty-seven years, was hostile towards the Nizārī Ismailis. On the other hand, Hazārasf's grandson, Hazārasf b. Shahrnūsh (d. 586/1190), another Bādūspānid ruler, cultivated cordial relations with the Nizārīs. Again, it was the Zaydī Kiyā Buzurg, and not Buzurg-Umīd, who married a daughter of Shāh Ghāzī Rustam b. 'Alā' al-Dawla 'Alī, who was later the Bāwandid ruler of Māzandarān and Gīlān in 534-558/1140-1163. Shāh Ghāzī cooperated with the Saljūqs and fought the Nizārīs on numerous occasions, also attacking Alamūt several times, but to no avail. Another of Shāh Ghāzī's daughters was married to Shahrnūsh b. Hazārasf b. Namāwar, the Bādūspānid ruler who reigned contemporaneously with the Ismaili Buzurg-Umīd. Shahrnūsh seems to have maintained friendly relations with Buzurg-Umīd and the Nizārī community (see Ibn Isfandiyyār, 1/111, 2/68, 85-87; Āmulī, 127-129, 131; Mar'ashī, 17, 19, 27-28; Madelung, 'Baduspanids', 386; Daftary, *The Ismā'īlīs*, 344-345).

At any rate, not much is known about the early career of Buzurg-Umīd, who was one of the most important Nizārī *da'īs* in Persia. Doubtless, he must have been one of the earliest companions of Ḥasan-i Šabbāh, working closely with him from the time of Ḥasan's seizure of the fortress of Alamūt in 483/1090, which marked the foundation of